جلسه 593

یکشنبه 21/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به عملی بود که مصداق تجری هست که آیا اگر مصداق یک عملی تعبدی هم بود محکوم به صحت است کما علیه صاحب العروة والسید الخوئی، مثل وضوء به آبی که حجت دارد که غصبی است ولکن به رجاء مباح بودن آن با آن آب وضوء گرفت. بعد هم کشف شد که اتفاقا این آب مباح بوده است. صاحب عروه فرموده است که این وضوء صحیح است. آقای خوئی هم تأیید کرده است.

ما عرض کردیم که این فعل چون قبیح است و مبعّد عن المولی است، به ارتکاز متشرعی المبعّد لایصلح للمقربیة.

مرحوم آقای خوئی دیده است که مشکل اجتماع امر ونهی را که ندارد، چون نهیی در کار نیست، تجری است، تجری که حرام نیست. مانع از اطلاق امر به وضوء نسبت به این وضوء نهی هست، چرا اطلاق امر به وضوء شامل وضوء به آب غصبی نمی شود؟ بخاطر نهیی که از غصب وجود دارد، نهی از غصب امتناع دارد با امر جمع بشود به نظر ایشان. ولذا ایشان فرموده است که اگر شخص ناسی غصب بود یا غافل از غصب بود یا معتقد بود به عدم غصب، نهی از غصب چون ساقط هست در حق ناسی و جاهل مرکب وغافل، ولذا اطلاق امر به وضوء شامل می شود. در تجری هم که اصلا نهیی نیست، پس مشکلی ما نداریم، اطلاق امر شامل این وضوء می شود و قصد قربت هم که از مکلف متمشی شده است.

ما عرض کردیم که این فعل محبوب مولا نیست چون قبیح است، والمولی الحکیم یستحیل أن یکون القبیح محبوبا عنده.

آقای خوئی ممکن است جواب بدهد، یک جوابی ایشان داده است از اشکال مرحوم نائینی در موارد اضطرار. مرحوم نائینی فرموده است که: اضطرار موجب سقوط نهی هست ولی موجب زوال مبغوضیت فعل که نیست. اضطرار الی الحرام مسقط حرمت است، کسی که مضطر به غصب است حرمت غصب ساقط می شود بخاطر اضطرارش، اما مبغوضیت غصب که ساقط نمی شود.

شاهدش این است که دیگران مجاز نیستند که این مکلف را مضطر بکنند به غصب، مجبور بکنند این مکلف را به غصب، بعد بگویند از ما تشکر بکن، چون ما کاری کردیم که غصب بر تو دیگر حرام نیست. ما هم که پیش خدا رو سفید هستیم، چون اجبار بر حرام که نکردیم، بلکه اجبار کردیم شما را بر غصب، در حالی که شما بخاطر این اضطرار دیگر غصب بر شما حرام نیست و حلال هست. ما من محرم الا وقد احله الله لمن اضطر الیه، پس ما هم پیش خدا رو سفید هستیم مشکلی نداریم.

خب جواب این است که شما مجبور کردید این مکلف را به ارتکاب مبغوض مولا. تسبیب کردید این مکلف را به ارتکاب مبغوض مولا، والتسبیب الی ارتکاب المبغوض حرام.

ولذا مرحوم نائینی فرموده است که در موارد اضطرار به حرام حرمت ساقط می شود اما مبغوضیت ساقط نمی شود. ولذ با توجه به اینکه این فعل مبغوض هست دیگر ممکن نیست که اطلاق امر شاملش بشود.

حالا خوشبختانه مرحوم نائینی در مثال صلاة وغصب قائل به ترکیب انضمامی است‏11:46:14 ق.ظ قائل است که در خارج دو حیثیت کنار هم هستند منضم به هم هستند، متحد با هم نیستند. در خارج دو حیثیت داریم یکی حیثیت صلاة و دیگری حیثیت غصب. والا اگر قائل به ترکیب اتحادی بود که یک فعل با یک حیثیت هم مصداق غصب بود و هم مصداق نماز، آنوقت نماز در مکان مغصوب عن اضطرار را هم باطل می دانست، چون دیگر این فعل مبغوض است ولو در حال اضطرار، فلایصلح ولایمکن أن یکون محبوبا،

مرحوم آقای خوئی در جواب محقق نائینی فرموده: مبغوضیت را ما می پذیریم، بله این فعل مبغوض است، اما آن چیزی که مانع از اطلاق امر است ثبوت حرمت است نه ثبوت مبغوضیت. خب مبغوض باشد چه می شود. آن چیزی که جلو اطلاق امر را می گیرد این است که نهی داشته باشیم از این فرد. اگر نهی داشته باشیم از این فرد، دیگر محال است اطلاق امر شامل این فرد بشود. چرا؟ برای اینکه اطلاق امر قوامش به ترخیص در تطبیق است. اطلاق امر به وضوء مثلا قوامش به این است که اگر از مولا پرسیدیم آیا ما مرخص هستیم در تطبیق امر به وضوء به وضوء به این آب مغصوب، بگوید بله شما مرخصید، این می شود مقوم اطلاق. و با وجود نهی از وضوء به ماء مغصوب ترخیص در تطبیق محال است. حالا اگر نهی ساقط شد للاضطرار ونحوه، مشکل برطرف می شود. مبغوض هست که هست، مهم نیست. ممکن است آقای خوئی بگوید پس تنها مشکل ما در مقابل اطلاق امر ثبوت نهی است نه مبغوضیت و یا زوال محبوبیت. فرموده در تجری حالا ما گفتیم تجری قبیح است ولی مبغوض نیست بلکه یبقی علی ما علیه من المحبوبیة، حالا اگر کسی مثل محقق عراقی بگوید که فعل مبغوض هم می شود، خب بشود، اما حرام نیست که تا مانع از اطلاق امر بشود.

این مطلب را آقای خوئی در اینجا ندارد، ولی به عنوان دفاع از ایشان ما این مطلب را عرض کردیم.

ولی این دفاع قابل قبول نیست. چرا؟ برای اینکه مبغوض بودن فعل به لحاظ اسم مصدری، بله این مشکلی ایجاد نمی کند. این مضطر به غصب فعلش فی حد ذاته مبغوض است، اما حیث صدور این فعل از این مضطر مبغوض نیست. اصلا مولا گاهی امر می کند می گوید یا ایها المضطر ارتکب هذا الحرام حفظا لنفسک. اگر داخل در این مکان مغصوب نشوی تو را می کشند، لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة. امر می کند به غصب در حال اضطرار، حیث صدور این غصب از این شخص مبغوض نیست. بله آن کسانی که ظالم هستند و این آقا را مضطر کرده اند به غصب، بله آنها فعلشان قبیح است، چون آنها آمدند اجبار کردند این شخص را بر ارتکاب فعلی که ذاتا مبغوض است. اما در تجری اینطور نیست. در تجری حیث صدور فعل از متجری مبغوض است به نظر آنهایی که مبغوض می دانند تجری را. ولااقل به نظر ما حیث صدور فعل از متجری مبعّد از مولاست موجب استحقاق عقاب است. در ارتکاز متشرعی کاری که موجب می شود من مکلف مستحق سیلی خوردن باشم توسط مولا، مولا تا ببیند من تجری کردم می گوید بد کردی، از رحمت واسعه ما دور شدی. آنوقت ما بگوئیم که تقبل الله اعمالکم؟ اینها با هم سازگار نیست در ارتکاز متشرعی. از یک طرف به متجری بگوئیم عصیت، از طرف دیگر بگوئیم تقبل الله منک هذا العمل، کدام عرف متشرعی این دو تا مطلب را کنار هم قابل جمع می داند؟ چیزی که مبعّد عن المولی است چگونه می تواند مقرب الی المولی باشد؟ جناب آقای خوئی! خود شما در اضطرار به سوء اختیار چه فرمودید؟ فرمودید نهی ساقط است ولی چون فعل مبغوض است فلایقع عبادة. اگر کسی نماز بخواند در مکان غصبی در موارد اضطرار به سوء اختیار، یا ناسی غصب اگر خودش غاصب باشد فعلش مبغوض است فلایصلح أن یکون مقربا. و فتوی هم دادید به بطلان وضوء این شخص که خودش غاصب آب است ولی در هنگام وضوء فراموش می کند غصب را.

سؤال وجواب: این نقض ما به آقای خوئی برای این است که آقای خوئی در رد آقای نائینی مگر نگفت که نهی مانع از اطلاق امر است نه مبغوضیت فعل. می گوئیم مبغضویت فعل از حیث مصدری یعنی به لحاظ حیث صدور از فاعل او مانع می شود از اطلاق امر. حالا آن شخصی که ناسی غصب است اگر مقصر بود چون خودش غاصب بود، آیا نمی توان قصد قربت کند؟ قصد قربت می کند دیگر، چون ناسی است قصد قربت می کند. اگر قصد قربت نداشت که مثل رفیق های بی نمازش می گرفت می خوابید و نماز نمی خواند. بلند شده صبح زود در یک روستایی زندگی می کنند برداشته اند آب قنات مردم را لوله کشی کرده اند و وارد خانه ها کرده اند این آب شده غصبی، حالا اینجور نیست که این مردم زندیق باشند، بلکه مرتکب حرامی شده اند. خب قصد قربت که از آنها متمشی می شود مخصوصا در حال نسیان. پس چرا ایشان می گوید این وضوء باطل است إذا کان الناسی هو الغاصب، فإنه ناس مقصر عمله مبغوض فیقعه باطلا.

ما می گوئیم پس معلوم می شود مبغوضیت عمل منشأ بطلان است.و بله مبغوضیت حیث صدور عمل، نه ذات عمل مثل موارد اضطرار به غیر سوء اختیار که ذات عمل مبغوض است، حیث صدور عمل از این مضطر مبغوض نیست بلکه مولا ممکن است بگوید باید این عمل را مرتکب بشوی برای حفظ نفس. پس ظاهر این است که وضوء المتجری باطل ولو تبین کون الماء مباحا.

این مطلب را مرحوم محقق عراقی هم فرموده و آقای بروجردی هم در تعلیقه عروه دارد که وضوء این شخص باطل است، ولی یک مشکلی پیش می آید، وآن این است که گفته می شود لازمه این حرف بطلان نماز بسیاری از مردم است. چرا؟ برای اینکه در اول رساله نوشته اند مسائلی که در معرض ابتلاء هست باید تعلم کرد. ولی اینها قبل از نماز تعلم نمی کنند مسائل نماز را. شکیات نماز را یاد نمی گیرند، مسائل دیگر نماز را یاد نمی گیرند. شروع می کنند در سعه وقت نماز خواندن، خب وقتی می گوید الله اکبر این تجری است. آقا تو خودت را وارد یک عملی می کنی که اتمام این عمل واجب است، اگر مسأله ای برایت پیش بیاید ندانی چکار باید بکنی، خودت را بیاندازی در یک فضائی که مصداق تجری بشود چکار می کنی؟ خب شما ممکن است در این نماز شک بکنی که آیا سجده دوم بجا آورده ام یا نه، اصلا ظن پیدا کنی که سجده دوم را بجا آوردی، مسأله اش را نمی دانی. کسی که ظن پیدا کند به اتیان سجده ثانیه، آیا حکم می کند به اتیان سجده ثانیه، یعنی اعتنا نمی کند به این شک، بنا می گذارد بر اینکه من سجده ثانیه را آورده ام کما علیه السید البروجردی، که فرموده ظن به افعال ملحق به ظن به رکعات است، چون افعال مجموعه ای از افعال هستند، ظن به رکعات معتبر است، عرفا ظن به اجزاء رکعات هم معتبر است. اما مشهور چه می گویند؟ مشهور می گویند نه، ظن به افعال هیچ اعتبار ندارد ملحق به شک است. خب شما رفتی مسائل را قبل از نماز یاد بگیری؟ نه، نماز خواندی احتمال می دهی در این نماز شک در اتیان سجده ثانیه پیدا کنی، ظن به اتیان پیدا کنی حکمش را ندانی. اگر سجده بکنی شاید این سجده زیاده باشد و مبطل باشد. اگر سجده نکنی ادامه بدهی نماز را، شاید ادامه نماز بدون تدارک این سجده مبطل باشد. ولذا می گویند بعد از نماز برو مسأله را بپرس ببین کاری که کردی درست بوده یا نه. گفته می شود که احتیاج ندارد بعد از نماز مسأله بپرسد. حتی اگر بعد از نماز بگویند اینکه تدارک کردی سجده مشکوکه را و احتیاطا بجا آوردی کار خوبی کردی، ظن به افعال در نماز ملحق به شک است اعتبار ندارد. اما کسی که عمل متجری را باطل می داند باید بگوید این سجده ای که شما آوردی مصداق تجری است. تجری کردی. احتمال نمی دهی که این سجده که تدارک کردی مصداق ابطال الفریضه باشد؟ ابطال الفریضه هم که حرام است، ومنجز هم شد بر تو از قبل، از قبل به شما اخطار دادند و اعتنا نکردی. حالا آن سجده که مصداق تجری است هیچ، گفته می شود که شروع کردن در نماز هم مصداق تجری است، برای اینکه شما آمدی یک کاری را شروع کردی که در معرض عصیان مولا هستی. در معرض این هستی که ممکن است در این نماز کاری بکنی که مصداق ابطال الفریضه است. راهش این است که این نماز را به تأخیر بیاندازی بروی رساله را مطالعه کنی بعد بیایی نماز بخوانی. خب این لازمه را می شود ملتزم شد که نماز اکثر مردم باطل است؟!

مرحوم استاد قده وقتی به اینجا رسیدند یک مطلب عجیبی فرمودند که بازگشتش به یک تفصیل عجیب وغریبی بود در بحث تجری. ایشان فرمودند آن چیزی که قبیح است و انسان بخاطر آن مستحق عقاب می شود تجری به مخالفت قطع است. اما تجری به مخالفت منجز آخر مثل شبهه حکمیه قبل الفحص، نه او قبیح نیست، او سبب استحقاق عقاب نیست. تمام شد. از اصل ریشه مطلب را در آورد.

اقول: این چه تفصیلی است؟ تجری قبیح است. تجری هم یعنی ارتکاب فعلی که منجز داریم نسبت به حرمت آن. حالا منجز علم تفصیلی باشد یا علم اجمالی باشد یا اماره باشد یا اصل باشد، هر چه می خواهد باشد. تجری قبیح است دیگر. حالا در اطراف علم اجمالی تجری قبیح نیست؟ به قول آقایان مصداق هتک مولا نیست. اگر انسان می دانست یکی از این دو مایع خمر است، مایع اول را خورد ولی واقعا هم خمر نبود آیا صحیح نیست که مولا عقاب بکند او را که لم شربت ما تنجز علیک الاجتناب عنه؟ قطعا عقاب صحیح است، وقطعا این مبعّد از مولا هست. وجهی ندارد این تفصیل.

یک راه حل دیگر که این هم صورت مسأله را پاک می کند، این است که بگوئیم ما یک راهی انتخاب می کنیم برای حل مشکل، وآن این است که این آقا که می گوید الله اکبر، بگوید من قصد می کنم نماز را معلقا، قصد تعلیقی. من قصد تنجیزی و صددرصد نمی کنم. اگر در نماز مبتلا نشوم به مسأله ای که خلاف وظیفه عمل بکنم آنوقت من قصد نماز دارم. اگر من مبتلا بشوم به یک مسأله ای که اتفاقا خلاف وظیفه عمل بکنم، من از اول قصد نماز ندارم، خب طبعا می گوید آقا راحت شدیم. برای اینکه من اگر این مسأله برایم پیش آمد یعنی ظن به سجده ثانیه، ولکن برخلاف وظیفه ام عمل کردم، یعنی اعتنا نکردم و نمازم را ادامه دادم، طبعا ادامه نماز بدون تدارک این سجده موجب بطلان نماز است. من در این صورت از اول قصد نماز ندارم. وقتی قصد نماز ندارم در این حال اصلا شروع نکردم در نماز که اتیان این نماز بشود واجب و قطع این نماز بشود حرام.

اقول: این راه که متعارف نیست، مشکل مردم را حل نمی کند. نوع مردم که قصد نمازشان قصد تعلیقی نیست قصد تنجیزی می کنند. اصلا این راه ها به ذهن جن هم نمی رسد تا چه رسد به ذهن عوام انس.

علاوه بر اینکه خود این قصد تعلیقی یک مشکلی است که باید یک فکری برایش کرد، که ما قبلا این را بحث کرده ایم و انشاءالله به یک مناسبتی هم بحث خواهیم کرد. خیلی هم ثمره بر آن بار می شود. مثلا مرحوم آقای حکیم در مستمسک دارد: اگر کسی در حال هویّ الی السجود شک کرد که رکوع بجا آورده ام یا نه. خب بعضی ها می گویند در حال هویّ الی السجود اگر شک کردی در رکوع، به آن شک اعتنا نکنی، مثل آقای سیستانی. بعضی ها می گویند باید به شک اعتنا کنی و برگردی به حال قیام بروی به رکوع، قاعده تجاوز جاری نیست، کما علیه کثیر من الفقهاء. حالا این آقا می گوید برای من مسأله حل نیست، یک راه حلی به من ارائه می دهید که من احتیاط کنم؟ آقای حکیم در مستمسک فرموده است که بله راه حل دارد، شما برگرد و بایست و در دلت بگو خدایا من منحنی می شوم، إن لم ارکع سابقا فاقصد الرکوع بهذا الانحناء، وإن رکعت سابقا فلا اقصد الرکوع. هر انحنائی که رکوع نیست. شما بعد از رکوع همیشه می خواهی بروی به سجده منحنی می شوی، آیا این رکوع است؟ رکوع یک عنوان قصدی است نه مجرد انحناء. وسط نماز خم می شوی از روی زمین دستمال کاغذی برداری صورتت را تمیز کنی، این انحناء رکوع است؟ نه. الرکوع هو الانحناء بقصد الخضوع و الخشوع لله. در سجده هم همینطور.

بعد اگر بگویند تو وظیفه ات این بود که رکوع بکنی. می گوید الحمد لله ما گفتیم إن لم ارکع سابقا فأقصد الرکوع بهذا الانحناء. اگر یکی بگوید تو وظیفه ات این بود که رکوع نکنی، باز هم می گویم الحمد لله، چون ما گفتیم إن رکعت سابقا فلا اقصد الرکوع. سجده هم همین است. یکی در حال نهوض الی القیام شک می کند سجده کرده ام یا نه. فقهاء اختلاف دارند، آقای سیستانی می گوید لاتعتن بشکّک و نماز را ادامه بده. ولی مشهور فقهاء می گویند اعتن بشکک. ما می خواهیم عمل به احتیاط نسبی کنیم ماندیم چکار کنیم، می رویم آن قصد تعلیقی را انتخاب می کنیم، سر می گذاریم به مهر و ذکر سجود هم می گوئیم، اما از اول می گوئیم خدایا اگر من سجده نکرده ام فاقصد بهذا السجود، ولی اگر سجده کرده ام فرض کن که من پیشانی ام را گذاشته ام به مهر که پیشانی ام را بخارانم. چون سجود هم عنوان قصدی است. این آدمی که خواب است وقتی او را به زور بلند می کنند قبل از اینکه کاملا بلند شود به حالت سجده در می آید. یک آقایی می گوید مهمان مرحوم حاج آقا حسین قمی شدیم شرط کرد که نماز شب بخوانید. می گفت ما هم شب اول نماز شب خواندیم دیدیم سخت است. می گوید شب دوم که شد خوابیده بودیم، یک وقت صدای قدمهای مرحوم حاج آقای حسین قمی آمد، ما هم در همان زیر لحاف خودمان را در زیر لحاف به حال سجده قرار دادیم و گفتیم العفو العفو، مرحوم حاج آقا حسین قمی رسید گفت التماس دعا پسرم و رفت، گمان کرد سجده آخر نماز وتر است. خب اینکه سجده نیست. به حالت سجده در آمدن که سجده نیست. سجده عنوان قصدی است. حالا این آقا قصد تعلیقی می کند. و کم له من نظیر.

آیا این قصد تعلیقی صحیح است یا صحیح نیست، ما یک وقتی به ذهنمان می آمد که عرف در عناوین قصدیه مجرد قصد را کافی می داند ولو قصد تعلیقی. اگر شما نمی دانید این آقا که دارد می آید زید است یا عمرو، بلند می شوید قصد می کنیم تعظیم او را اگر زید باشد. می گفتیم عرف می گوید شما این آقا را تعظیم کردید. زید باشد یا عمرو باشد تعظمیش کرده ای. اینجور نیست که بروند بپرسند که آقا تو زیدی؟ بعد بیایند بگویند تعظیم کردی ایشان را. اگر بگوید من عمرو هستم زید نیستم، به این آقا بگویند نخیر تو او را تعظیم نکردی. نخیر اینطور نیست. تعظیم کرده است او را دیگر. همین قصد تعلیقی کافی است در صدق عنوان. ما یک وقتی اینجور می گفتیم، حالا درست یا نادرست، باید جای خودش بحث کنیم.

به هر حال چه ما قصد تعلیقی را قبول کنیم بگوئیم به درد این موارد و مشابه این موارد می خورد یا نه معتقد باشیم قصد تعلیقی در حکم قصد تنجیزی است، به هر حال مشکل عوام را در بحث ما حل نمی کند. چون عوام که قصد تعلیقی نمی کنند، آنها قصد تنجیزی می کنند. آنوقت این اشکال را چه بکنیم که نوع این کارهای عوام مصداق تجری است. اگر مصداق تجری باشد پس عملشان باطل است ولو مطابق با واقع باشد. ولذا در اول رساله بعضی ها نوشته اند عمل جاهل مقصر باطل است. منتهی بعضی ها دارند الا إذا تمشی منه قصد القربة. خب این معنایش این است که عمل جاهل مقصر عبادتش باطل باشد دیگر. واین باید جواب داده بشود. ما به نظرمان این قابل جواب هست، انشاء الله فردا بحث می کنیم.